

پیداری

نشریه‌ی کانون فرهنگی خرافه زدایی

و پرونده‌ی سیاه‌تر

اسلام

جز شرمندگی ندارد

پرونده‌ی سیاه

ادیان

قابل دفاع نیست

شماره ۲۵ - سال پنجم - فروردین ماه ۲۷۱۶ ایرانی

اپریل ۲۰۰۷ میلادی - ۱۳۸۶ عربی


حاضر نیستیم در راه اعتقاد اتم گشته شوم، چون ممکن است بر خطا باشیم - برتراند راسل

دکتر م. مهر آسا

خدا شناسی، همان دینداری است

اگر به ادیان ایمان ندارید، خویشتن را بیهوده با خدای مخلوق ذهنتان سرگرم نکنید؛ و مطمئن باشید اگر دینها دروغند، وجود خدا هم دروغی بیش نیست. الله و یهوه و اهورمزدا موجوداتی تخیلی‌اند!

گروهی از هموطنان هنگام برخورد با نقد مسائل دین و گفتار ما پیرامون ماوراء الطبیعة و یا خواندن نوشته‌ها و شنیدن سخن خردورزان مادیگرا، چون تکانی در ذهنیت و تفکرشان پدید می‌آید و به درستی و منطقی بودن ادعاهای ما پی می‌برند، متأسفانه برای تبرئه‌ی باور خود، به بیراهه می‌روند و بی‌پایگی دین و ناسازگاری ادعای دین را با تعقل و تفکر به‌آخوند و شریعتمدار نسبت می‌دهند و ذات دین را مبرا از نارسائی و خرافات بر می‌شمرند؛ و یا خداشناسی را مقوله‌ای جدا از دین اعلام می‌کنند. در واقع، بعد از آن که در برابر ملا و آخوند و یاهوهای متولیان دین جبهه می‌گیرند و آنها را رد می‌کنند، به دلیل ترس از آخرتی موهوم که در اثر خواندن شرعیات در کودکی ذهنشان را آلوده است، می‌گویند ما تمام اینها را کنار گذاشته‌ایم و تنها به خدای خودمان معتقدیم و کاری به آخوند و دین نداریم و...

این اندیشه و گفتار دقیقاً مغلطه‌ای است که گویندگان می‌خواهند از یک سو خود را بفریبند و از سوی دیگر به مخاطبان نشان دهند که به ذهنیت  صفحه‌ی بعد

دکتر کاظم ودیعی

«مقام زن در ادیان»

مفسران و منادیان دین و مبشران پیمبران، نزد تمام ادیان کاسه‌های گرم‌تر از آشی‌اند که اگر میدان یابند خود پیمبران را پشت سر خود قرار می‌دهند. در بخش دوّم انجیل مقدس حکایات بسیار است بر کار رسولان که عبارتند از آن دوازده تن صحابه یا مقربان عیسی که بعد از آن شام آخر مأمور شدند به تبلیغ مسیحیت در جهان آن روز. تابلو معروف لئوناردو وینچی آن صحنه را نشان می‌دهد که بیشتر به شوراها و دولتی، یا جلسه هیات وزراء شبیه است که البته نفوذ قدرت سیاسی رم در مراسم و تشریفات مذهبی جامعه مسیحیت را می‌رساند. و این بحثی است جدا ولی بدانیم که حضرت مسیح معتقد بود به اینکه حکومت و حاکمان زمان را باید اطاعت کرد [بدهید به سزار آنچه از آن سزار است (مالیات‌ها)] و این ریشه دارد در یهودیت و نشأت هم کرده است به اسلام.

سن پل که از جمله آن دوازده تن مقربان مسیح است می‌گوید: (ص ۴۴۸ همان کتاب). همه باید از اولیاء امور اطاعت کنند. زمامداران فعلی را خدا منصوب کرده است و مخالفت با آنها مخالفت با خداست... (محاربه با خدا)! و این همان اولیاء اموری‌اند که مسیح را به صلیب کشاندند و این همان سن پل است که می‌گوید: یهودیان خواستار معجزات‌اند و یونانیان دانش و حکمت را دنبال می‌کنند. اما ما مسیح مصلوب شده را اعلام می‌کنیم... ملاحظه می‌کنید چه کسانی مانده در صفحه‌ی ۳

امیدواریم، امسال هیچ ایرانی میهن دوست بر روی سفره‌ی هفت‌سین قرآن، کتاب دینی اعراب را که هیچ ارتباطی با آیین‌های فرهنگی و ملی ما ندارد نگذاشته باشد. نوروز بر همگان فرخنده باد

خدا شناسی، همان دینداری است

روشن و عاری از خرافه رسیده‌اند و مثلاً تنها خدای خود را قبول دارند! اما...! خدای خود، یعنی چه؟ مگر «این خدای خود را» شما از کجا یافته و از چه راهی به دست آورده‌اید؟

هم‌میهن! فراموش نکن، منظور شما از خدای خود، همانا، الله عرب، یهوه یهود، پدر آسمانی مسیح، و اهورامزدا یا خدای پارسی است. نیک بیندیش که این خدای یکتای ذهن شما را چه کسی در روز نخست به شما یاد داد. نمی‌گویم نشان داد، زیرا خدای وهمی و خیالی نشان دادنی نیست، بلکه تنها تصویری گنگ است.

آری این خدای مورد نظر شما را چه کسی به شما معرفی کرده است؟ اگر بگوئید که من از جانب آخوند خدا را نشناختم و خداشناسی را پدر و مادر به من یاد داده است، پرسش این است که پدر و مادر از کی و از چه منبعی دریافت کردند؟... خداشناسی همان باور ارثی است که از گذشتگان به شما رسیده و زیر بمباران آموزش‌های والدین و معلمان درس دینی آن را یافته و یاد گرفته‌اید. این را بدانید که کتاب‌های شرعیات دبستان و دبیرستان نگارش آموزگاران و دبیران علوم فیزیک و شیمی و ریاضی و طبیعی نیست. آنها را آخوندها می‌نوشتند و حق‌التألیف آن را از وزارت آموزش و پرورش می‌گرفتند.

یکتاپرستی از اختراعات موسی است؛ و قوم یهود پیش از آنکه موسی یهوه را معرفی کند، بت می‌پرستیدند و به این موضوع در تورات و قرآن اشاره شده است. زمانی که موسی برای انجام خواسته‌ی یهودیان قوم را ترک کرد و برگشتش به میان قبیله به تأخیر افتاد، چون انتظارشان طولانی شد، یهودیان مجدداً گوساله‌ای طلایی ساختند و به پرستش آن مشغول شدند و یهوه‌ای را که موسی به آنان تلقین کرده بود، فراموش کردند.

یهوه خدای اختراع موسی، خدائی است در مقابل فرعون خدای روی زمین خلق شده است. موسی که با فرعون در جنگ و جدال برای پادشاهی است، با اختراع خدای یکتا، قومش را مطیع خدائی می‌کند که خود نماینده و ملاقات‌کننده‌ی اوست؛ تا به این ترتیب قوم یهود پادشاهی او را بپذیرند. بنا براین با آفریدن یهوه‌ای که موسی پیامبرش بود، پادشاهان یهود در لباس پیغمبر خدا ظاهر شدند و سلسله‌ی سلاطین قوم یهود را بنا نهادند که تا حمله‌ی بخت‌النصر به اورشلیم ادامه داشت.

خداشناسی پدیده‌ای اکتسابی و ارثی است و نسبت به چند میلیون سال تاریخ وجود آدمی، زمانی کوتاه مدت دارد و بیش از سه هزار سال از اختراع خدای خیالی نمی‌گذرد. خدا فرستنده‌ی پیامبران نیست، بل کسانی که شیفته‌ی پادشاهی و مقام بودند، خدا را ساختند و خود را پیامبر خدا معرفی کردند. یعنی در میدان دین بازی، نخست پیغمبر ظهور کرد، سپس خدا به وجود آمد.

بنا براین، نمی‌توان پیغمبران را قبول نداشت و دین و شریعت را نپذیرفت، ولی معتقد بود که خدای یگانه وجود دارد. خیر! خدای

یگانه تا حدود سه هزار سال پیش، در میان مردم نبود. در یک زمان معین کسانی که هوای سلطنت داشتند، خدای واحد را برای اجرای مقاصد خود در برابر بت‌های موجود و معین، ساختند. به سخنی روشن، پیش از پیدایش پیغمبران، خدایی نبود تا پیغمبر تعیین کند؛ بلکه پیغمبران بودند که خدای ساخته‌ی ذهن خود را به مردم بی‌دانش و کم‌خرد روزگار حقنه و تزریق کردند! پس وجود پیامبر بر موجودیت خدا سبقت دارد.

جهان از ماده، یعنی عناصر فلز و شبه فلز، درست شده است. این عناصر در فضای بیکران بوده است و در اثر فعل و انفعال‌های پیچیده در درازای زمان، کرات آسمانی و اجرام کیهانی از این عناصر به وجود آمده‌اند... زندگی نیز حاصل وجود آب است. به این معنا که درون آب در اثر برخورد، مولکولهای عناصر، مولکولهای سنگین‌تر پروتئین به‌وجود آمد، و از ترکیب چنین مولکولهای، نخستین اسیدهای آمینه که ساده‌ترین ماده‌ی پروتئینی است تولید شد. آنگاه طی مدت زمان دراز و مراحل گوناگون مواد پروتئینی و سرانجام تک سلول زنده در دریاها و آبهای راكد ظاهر گشت. این پدیده‌ها طی گذشت میلیاردها سال حاصل شده و کار هزاران و حتا میلیون سال نیست. تکرار می‌کنم زندگی به علت وجود آب است. به همین دلیل در ماه و دیگر سیاراتی که تاکنون بشر آنها را رصد کرده است، خبری از زندگی و موجود زنده نیست؛ چون از وجود آب بی‌بهره‌اند.

بنا براین کسانی که با شریعت دین و مذهب آشنائی و الفت ندارند ولی خود را خداپرست معرفی می‌کنند، بهتر است بدانند خدائی که ذهنشان را مسحور کرده است، ساخته‌ی برنامه‌ریزی‌های پیغمبران است. این خدا را جاه طلبان و قدرت خواهانی ساختند که هوای سروری و پادشاهی داشتند. پس اگر این افراد پیامبران را قبول ندارند باید به تبع آن، وجود آفریدگار را نیز از ذهن خود بیرون کنند. دنیا آفریننده ندارد؛ زیرا اگر بحث بر سر آفریننده برای دنیا باشد، آن آفریننده را نیز باید آفریننده‌ای باشد و آن آفریننده را آفریننده‌ای دیگر و همینطور ادامه یابد؛ که بی‌انتها و مسسخره خواهد بود.

ضمناً خدائی که طبق نظر ادیان سازنده‌ی جهان و کائنات و موجودات زنده است؛ خدائی که توانا است و حکیم است و چه و چه و چه... باید و باید، وجود خارجی داشته و وجودش برای ما آدمیان قابل تشخیص باشد به عبارت دیگر، خدا طبق گفته و ادعای دین‌ها، ذات است؛ و ذاتش هم دارای صفاتی فراوان است. پس چیزی که ذات است، باید قابل دیدن بوده و یا دستکم با یکی از حواس پنجگانه آدمی قابل تشخیص باشد. در غیر اینصورت، خدا ذات نیست، بلکه معنی است، مفهوم است و تخیل است. از نظر فلسفه و منطق قدیم و جدید، هر پدیده یا جسم، ذات، و جوهر است که مسلماً قابل رؤیت و لمس است؛ مانند زمین، ستارگان، درخت، دریا، کوه، خاک، باد، آب و... و یا عرض و معنا و مفهوم است که خود وجود خارجی ندارد و موجودیتش وابسته به جسم و جوهر است؛ مانند سیاهی در زغال و سفیدی در برف

که قایم به وجود ذغال، برف و یا هر جسم دیگر است؛ و اگر آن جسم نباشد، سیاهی یا سپیدی هم وجود نخواهد داشت.

هنگامی که خداشناسان آن همه صفت برای خدا قائلند و آنها را مرتب بیان می‌کنند، بی شک صاحب این صفات، خود باید موجود و ذات باشد. زیرا صفات مربوط به ذات است. شگفتا خداشناسان و پیامبران هم می‌گویند و اصرار دارند که خدا ذات است و جسم و جوهر است، اما از نشان دادن آن عاجزند. چرا...؟

چون چنین موجودی وجود ندارد...!

شوهر دادن دختر نیکوست ولی شوهر ندادن او نیکوتر است. و بعدتر در باره بیوه زنان گوید...

زن تا زمانی که شوهرش زنده است به او تعلق دارد ولی هرگاه شوهرش بمیرد او آزاد است... اما به عقیده من اگر او مجرد بماند شادتر خواهد بود. و گمان می‌کنم که من نیز روح خدا را دارم! (ص ۴۶۰ همان کتاب).

گریختن از این همه فشار حُج و داعی و قاضی و مفسر آسان نیست این پریشان‌گویی‌ها منشاء ظهور انقلابات در اروپا شد که امروز بصورتی قانونی ادامه دارد.

شرح خودپرستی این حضرات لزومی ندارد. آنها مثل سن پل خود را آزاد و مختار (ص ۴۶۱) میدانند و جز خود نمی‌بینند. منتهی نفس طامع هم در قدرت جوئی آزاد مختار است و سخن آنها برآمده از نفس طامع به قدرت آنهاست.

سن پل یکی از شکنجه‌گران بنام عالم مسیحیت است. این را من نمی‌گویم خود او می‌گوید: (رجوع کنید به نامه اول وی به اهالی کرنه یا کرت - در کتاب انجیل مقدس. و نیز رجوع کنید به کتاب آقای آلن دکو A. DECAUX بنام AVORTON عضو فرهنگستان فرانسه نشر PERRIN که بیست سال برای نوشتن شرح حال سن پل تردید کرد تا ۲۰۰۳ آنرا انجام داد).

سن پل جزء صحابه دست اول نبود. او در راه دمشق در رویا با مسیح روبرو می‌شود. و بعدها کلیسا و صحابه او را به لقب APOTRE که به معنای حواری و مروج و یار نزدیک عیسی است ملقب ساختند. او خود می‌گوید من سزاوار این لقب نیستم و کوچکترین هستم زیرا من کلیسای خدا را شکنجه دادم ولی آنچه با عنایت خداوند کردم بیهوده نبوده است. شرح شکنجه‌ای که به مردم داده در منابع بسیار آمده است.

ایشان خود را طلبکار میدانند و از قضا این شکنجه‌گر که به توسعه مسیحیت کمک کرد به دست امپراطوری مثل نرون شکنجه شد و به مرگ محکوم شد. ولی کتاب مقدس جای مفصلی به سن پل داده است.

در جریان انقلاب اسلامی هم به نام اسلام ناب و گسترش آن بسیاری از رهبران درجه ۱ و ۲ بهمین نسق عمل کردند. و اگر لازم شد باز خواهیم آمد به این تشابهات تاریخی.

ایران خسته و درهم ریخته امروز، به زنان و مردان دلاوری نیاز دارد که در نهضت بیرون راندن اسلام از ایران شرکت کنند. این عمر زودگذر، ارزش این همه خاک برسری، ذلت، بدنامی و ترسیدن را ندارد.

«مقام زن در ادیان» مانده از صفحه‌ی اول
بنام خدا علم و دانش یونان را نهی و نفی کردند و چگونه میراث آنها به مکاتب بنیادگرا رسید.

برای اینکه به ابعاد فکر سن پل بیشتر پی برید و دریابید که ریشه نابرابری‌ها کجاست سطری چند از فصل هفتم از نامه این بزرگوار که خود را به اراده‌ی خدا رسول مسیح میدانند (سطر اول نامه ص ۴۴۷) در نامه نخستین او به کلیسای شهر کرتس در باب ازدواج می‌آوریم:

«... بهتر است که مرد مجرد بماند. ولی چون اطراف ما پُر از وسوسه‌های جنسی است بهتر است هر مرد برای خود زنی و هر زنی برای خود شوهری داشته باشد. زن و شوهر باید وظایف زناشویی خود را به یکدیگر انجام دهند... و ادامه می‌دهد.

... زن اختیار بدن خود را ندارد زیرا او متعلق به شوهر خویش است. یکدیگر را از حقوق زناشویی محروم نسازید مگر با رضایت طرفین برای مدتی از یکدیگر دوری کنید تا وقت خود را صرف راز و نیاز با خدا کنید. این یک قانون نیست. این یک امتیاز است که شما می‌دهم!!... و ادامه می‌دهد:

به افراد مجرد و بیوه زنان می‌گویم: شما بهتر است که مانند من مجرد بمانید... و ادامه می‌دهد:

برای متأهلان دستوری دارم که دستور خودم نیست بلکه از جانب خداوند است - یک زن شوهردار نباید شوهرش را ترک کند اما اگر چنین کند یا باید تنها بماند و یا آن که دوباره با شوهرش آشتی کند. شوهر نیز نباید زن خود را طلاق دهد... و بعدتر گوید،

... در خصوص افراد مجرد از طرف خدا دستوری ندارم ولی... بهتر است هرکس همانگونه که هست بماند... و بعدتر گوید:

... حتی آنانی که زن دارند باید طوری زندگی کنند که گویا مجرد هستند... عزاداران طوری رفتار نمایند که گویی غمی ندارند... خوشحالیان طوری زندگی کنند که گویی خوشی را فراموش کرده‌اند... و بعد نیز گوید:

... اگر پدری از روی میل و اراده خود و بدون فشار دیگران تصمیم گرفته است که دختر خود را باکره نگاه دارد کاری نیکو می‌کند.

برای رسیدن به دموکراسی چه کرده‌ایم؟

هیچ! شعار سر داده ایم و حوصله سر برده‌ایم! بهترین نوشته هائی که از هموطنانم در تذکر محاسن دموکراسی خوانده‌ام و در نفرین بر استبداد چیزی نبوده‌اند جز «واریاسیون» هائی از «البته واضح و مبرهن است که دموکراسی خوب بوده و دیکتاتورها آخ هستند!» عملاً کسی شهامت به خرج نداده تا بر موانع اصلی رسیدن به دموکراسی در جوامع اسلامزده، به ویژه شیعی زده اشاره‌ای کند. از عقاید عمومی و دینمداری یک «تابو» ساخته‌اند که تابوت امیدها شده است. نتیجه‌اش اینکه پس از کلی نازیدن و غمزیدن در باره‌ی جنبش صد ساله‌ی آزادیخواهی در ایران، شارلاتان‌های موسوم به اصلاح طلبان دینی «دموکراسی محاسن و عبا و عمامه و نعلین» را زیر عنوان دموکراسی دینی به مشتی ساده لوح و مزدور و مُبلغ حقه کرده‌اند. حضور باورهای دینی و مذهبی و ایدئولوژیک در اذهان مردمان بزرگترین مانع است برای درک ارزش‌های آزادی و آزادگی و دستیابی به دموکراسی واقعی..... یعنی محترم شمردن آزادیهای فردی در حضور قوانین تحول پذیر زمینی. وجود احزاب و آزادی آنها و شراکتشان در انتخابات آزاد تنها یکی از پُر شمار مواهب دموکراسی است که تکلیف این «مورد» را شرایط «ژئوپولیتیک» کشورها تعیین می‌کند. من شخصاً آن «دموکراسی» را که مجازم دارد به حزب سازی و حزب بازی و حتی انتخاب شدن برای اشغال بالاترین مقامات سیاسی و حکومتی، اما آزادی‌های مهمتر را بها ندهد یا سرکوب کند کاملاً بی ارزش و نفی کردنی میدانم. اگر زن هستم یا مرد، حقوق سیاسی و اجتماعی برابر می‌خواهم. نوع پوشش یا برهنگی مرا، چگونگی خورد و خوراک و تفریحاتم را، روابط عاطفی و عشقی و جنسی مرا نه بقال سر گذر و نه همسایه و نه فلان آخوند حق دارد تعیین نماید و نه دستورات دینی و مذهبی یادگار تاریکترین ادوار تاریخی بشر. جوامع زیر سلطه‌ی دین و مذهب (چه در قالب حکومتی و چه غیر آن) هرگز به دموکراسی واقعی - که موقوف است به حضور قوانین تحول گرا بر مبنای تحولات فکری و علمی و فرهنگی جامعه - دست نخواهند یافت.

در جوامع یخزده‌ی دین و مذهبمداری دیکتاتور مصلح آن رهبری را گویند که تأثیر پذیری حکومت و قوانین و رفتارهای اجتماعی از آداب و سنن بازمانده از عهد عتیق را به حداقل رساند و یا به کلی نفی نماید. شتر سواری دولا دولا ممکنست اما نمی‌توان هم دموکرات بود و هم دین و مذهب زده.

همین که بر اثر نفوذ دین و مذهب و ایدئولوژی مردمان به دو گروه مومن و کافر، خلقی و ضد خلقی و امثال اینها تقسیم می‌شوند تبعیض راهنمای کار و کردار می‌شود و آزادی و آزادگی و دموکراسی بی معنا. آنجا که خواب دموکراسی را نیز نتوان دید حضور دیکتاتور مصلح یک

بخت است و تحمل نکردنش نشانه‌ی بدبختی و فلاکت ذهنی. کسانی که به جنبش بیداری پیوسته‌اند و یا خود را به آن چسبانده‌اند میزان صداقتشان بستگی دارد به چگونگی بیدار ساختن جامعه. با زیر پرسش بردن عملکرد فلان و بهمان آخوند و شیخ و فقیه نمی‌توان مردمان را از خواب عمیق دینمداری بیدار نمود. می‌بایست ریشه‌ها را جست و یسافت و سوزانید. نقد استالین و لنین بدون انتقاد از مارکسیسم، نفی و طرد هیتلر و هیملر بدون حمله به نازیسم و شلاق نواختن به اندام شیخ فضل‌الله نوری و خمینی و انواع خامنه‌ای‌ها بدون پرداختن به بنیان فکری و عقیدتی اینان اگر از روی ساده لوحی نباشد هدف شومی را در نظر می‌گیرد. یعنی مصون داشتن میکربهای اصلی از تأثیر آنتی بیوتیک‌ها!

آیا حکومت آخوندان با مرور زمان افتادنیست؟

مسئلاً خیر. میلیاردها مرتبه خیر! کسانی که به هر عنوان، از جمله دلسوزی برای «بدنه‌ی درختی که دیوانه‌ای بر سر شاخه‌ی آن بن می‌بُرد!» عملاً خواستار ادامه‌ی اوضاع موجود هستند هیچ از آنچه بر سر میهن و منطقه و جهان آورده‌اند دلنگرانی ندارند. نیاز و تمایل طبیعی انسان معطوف به آزادیست. نزد خدایاوران و دینمداران غریزه‌ی آزاد زیستن و آزاد خواستن هموعان مقهور جهل ناشی از نیافتن پاسخ درست می‌شود برای مهمترین پرسش مطرح در ذهن موجود هوشمند. یعنی «من و ما که هستیم و از کجا و برای چه آمده‌ایم؟» سهلگیرانه‌ترین و چرا نگویم؟ ابلهانه‌ترین پاسخ بر این پرسش سهل و ممتنع را ادیان در اختیارش گذارده و او را از رنج تفکر رها ساخته‌اند: آفریدگاری هست مثلاً موسوم به الله که زمین و زمان و جهان و انسان را ظرف شش روز خلق کرده - حدود شش هزار سال پیش! - و و و و....

موجوداتی که چنین پاسخی قانعشان ساخته طبعاً سایر پیامدهای باورمندی به خدا و اصالت رسالت را می‌پذیرند و آزادی را در انتخاب به ظاهر آزادانه‌ی اسارت و تعبد می‌جویند و می‌یابند. من آزادم که آزاد نباشم! همه‌ی بار سنگین تراژدی الهی (!) را باید در همین مفهوم دید: آزاد بودن در برگزیدن تعبد!

در دوران پهلوی اول و دوم که تا حدود زیادی لائسیته برقرار بود شمار بسیاری از حکومتگران و شاغلان در ساختارهای قضائی و قانونگزاری و نیروهای مسلح و امنیتی دارای باورهای دینی و مذهبی بودند. یعنی بالقوه جزو لشکر آخوندان! یکی از عمده دلایلی که پیروزی آسان ملایان را ممکن ساخت همین مسئله بود. امروزه گویا حدود سیصد هزار نفر افراد معمم در میهن داریم که چه سیاسی باشند

متعصبان این مذهب ساختگی را به صدا در می‌آورد
 نفرین بر آیینی که در پارک های محل تفریح و ورزش، در ملاء عام
 تظاهر به دینداری ساختگی و مسخره می‌کند. ای معتقدان دین تشیع!
 ای کسانی که در این دیار به تبلیغ اندیشه‌ی اسلام و شیعی مشغول و
 گرفتارید! به ما بگویید این مراسم جزو اصول دین اسلام است یا فروع
 آن؟ اعلام کنید که فلسفه‌ی (نه سفسطه) انجام این نمایش حماقت
 چیست؟ این بی‌آبرویی برای اثبات کدام حقیقت است. آیا این
 عبادت است یا سفاهت؟
 بی‌ذره‌ای تردید. این گروه وابسته به حکومت ولایت فقیه است و از
 سوی حکومت آخوندی ایران حمایت مادی می‌شود.

ورزش اندیشه

- انسان ها ناچارند روزی لباس ایمان را از تن درآورده جامه عقل
 بپوشند. هوشنگ معین زاده
- توکل به «الله» و توسل به «انشاءالله» نیروی کوشش و سازندگی را از
 مسلمانان گرفته است. کاظم ملک
- در اسلام مردم کاره‌ای نیستند!
 آخوند خزعلی از رهبران جمهوری اسلامی
- آیا ممکن است پروردگار خالق، با تایید برده داری، همچنان دارای
 خصایص منزهی باشد که به وی نسبت می‌دهند. دکتر کاظم ودیعی
- در گنجینه های خیره‌کننده‌ی تاریخ و تمدن ایران، آنقدر روشنی
 هست تا در پرتو آن هیچ شبی نتواند در سیاهی جاودانه شود.
 دکتر محمد عاصمی
- اگر وجدان آگاه داشته باشید، ذره‌ای هم دلیری، هیچ روزی را در
 برابر دروغ بزرگی بنام «دین» به سکوت نمی‌گذرانید. بیداری
- حکومت آخوندان یک بخت بزرگ و تکرار نشدنی است! برای
 کسانی که پیش از آمدن این حکومت، به نفی دین و خدا نرسیده
 بودند. این فرصت نیکو اینک در دسترس همگان است.
 کاظم ملک
- وطنپرستی عین گاوپرستی است! آخوند مصباح یزدی
- درست است که محمد با شمشیر آمد و کُشت و کُشتار راه انداخت،
 ولی پیروان عیسای بدون شمشیر چرا آن همه جنایت و کُشتار
 کردند، آیا این اثر ثابت نمی‌کند که ادیان همه دشمن انسان و دشمن
 زندگی هستند. بیداری
- برعکس گفته مدافعان اسلام، معنای واژه «اسلام» صلح و صفا
 نیست، اسلام بمعنای «تسلیم شدن، گردن نهادن و فرمان بردن...»
 است. دکتر م. مهرآسا

یا به ظاهر غیر سیاسی، یعنی محروم از شراکت در حکومت و
 غارتگری های عمده، هیچ یک از آنان احساس نارضایتی نمی‌کند از
 اینکه هملباس هایش حاکم شده‌اند امری ازین طبیعی تر؟ علاوه بر
 اینها مشکل امام زمان را هم داریم که تا فساد و بی‌عدالتی به اوج نرسد
 به خودش زحمت ظهور نمیدهد. اکثریت قریب به‌اتفاق جامعه را
 کسانی تشکیل داده‌اند که پاسخ بر مهمترین پرسش «اگزستانسلی»
 خویش را در الله و اسلام و امام زمان یافته‌اند. اینان محالست علیه
 حکومت آخوندان به پا خیزند.

فحش می‌دهند (همه که مثل من مؤدب نیستند!) لطیفه و زمخته
 می‌سازند، غر و لند می‌کنند و... سرانجام تسلیمند و در انتظار ظهور
 بیهوده نیست که محمود احمدی نژاد این همه در باره‌ی مکتب انتظار
 تبلیغ کرده یقه میدرانند. امام چاه مکان امام زمان برای حاکمان حکم
 کارت سفید را دارد برای ارتکاب انواع جنایات و مفساد و برای
 مردمان نقش قرص مسکن و مخدر را.

کسانی که به مردم امیدهای واهی تزریق می‌کنند اهل ریاکاری
 هستند. این من نیستم و امثال من که چگونگی سقوط حاکمیت جهان
 را برگزینند. دعوا بر سر این موضوع بچگانه است و ابلهانه نیز.
 کاری که از ما بر می‌آید زمینه سازی برای آینده‌ایست که بازماندگانمان
 را از شر سلطه‌ی شروران و خرافات زدگان در امان دارد. خودمان در
 صحنه باشیم یا نباشیم.

پایان ندارد!

خسرو زند

نگ و نفرت بر اعتقادی که سبب بی‌آبرویی شود

می‌خواستم بنویسم: در ماه محرم امسال ایرانیان مقیم آمریکا
 به قمر قرن هفتم میلادی سقوط کردند. ولی دیدم که نمی‌توان بلاهت
 عده‌ای نادان را به همه نسبت داد و گناه نابکاران را به گردن عموم
 انداخت.

شماری از ایرانیان شیعی مذهب ساکن اورنج کانتی در روز عاشورا
 (دهم ماه محرم تازیان) که مصادف با کُشته شدن یکی از اعراب حجاز
 توسط پسر عموی خودش در بیش از سیزده قرن پیش است، اوج
 بلاهت مذهب را به مردمان این دیار نیز نشان دادند.

عزاداری و سینه زنی برای حسین عرب، از خاندان بنی هاشم که هوس
 حکومت داشت و حاضر نشد حکومت خاندان بنی امیه را بپذیرد و
 خود را به کُشتن داد (و باعث همه بدبختی های ما شد: بیداری) پس از
 ۱۳۲۵ سال از آن واقعه و در قرن بیست و یک در مهد تجدید و
 تکنولوژی، جز حماقت و سفاهت چه نام دارد؟

عکس هائی که از این مضحکه و مسخره بازی توسط خودی و بیگانه
 گرفته شده و به سراسر جهان پخش شده است عرق شرم بر جبین هر
 ایرانی میهن خواهی می‌نشانند و شیپور ننگ باورمندان به این مراسم و

هر خدایی، پیامبری می‌خواهد، هر پیامبری نیازمند تعداد
 زیادی آخوند است، و هر آخوندی

(بود...)

اگرچه سرکار زمان زیادی برای پاسخگویی داشتید با وجود این نمیدانم چرا به هنگام نوشتن نامه عجله کرده و در نتیجه دقت زیادی در ارائه‌ی مطالب مبذول نفرموده‌اید.

در حاشیه بگویم، شما بی‌جهت پای آقای بهرام مشیری را به میانه‌ی میدان کشیده‌اید؛ و مفهوم نوشته‌ی مدیر بیداری را در نام بردن از مهندس مشیری در نامه درنیافته‌اید. منظور او این است که «به فرموده آقای مهندس مشیری که مبحث مغالطه را مطرح کرده است...» و این شبیه به همان شعری است که شما از مولانا برای اثبات سخنانتان نقل کرده‌اید. اما شما از آقای مشیری گله فرموده‌اید که چرا به شما گفته است مغالطه کار...؟ منظور بیداری مطلقاً آن چیزی نبوده است که شما میان دعوا نرخ را با آن تعیین فرموده‌اید.

اما، من محمد علی مهرآسا عرض می‌کنم: کسی که رفتارش، با باور و گفتارش همخوان نباشد، مغالطه کار است. مغالطه یعنی استدلال نا به‌جا؛ یعنی آدرس غلط دادن؛ یعنی به امری غلط توسل جستن برای اثبات یک حقیقت و یک امر مسلم... شما می‌فرمائید مسلمان و شیعی مذهبیید و به دفاع از آن برخاسته‌اید، اما هیچ یک از آداب و فروع دین اسلام و مذهب تشیع را انجام نمی‌دهید؛ تنها به «جهاد» ش در برابر بوش - آنهم با قلم - همت کرده‌اید. نپرسید از کجا میدانید؛ تنها لباس و حجابتان گواهی است برانجام دیگر فرائض دین.

چون حجاب زن مسلمان در قرآن تعیین شده و جزء مسلمات است و ربطی به افاضات شریعتمدار ندارد. ضمناً سرکار در نوشتارتان به عدم اجرای وظائف مسلمانی، مقرید.

این را بگویم و موضع خود را روشن کنم: تمام کسانی که به مقولات دین و ماوراءالطبیعه ایمان دارند و در عین حال واقعیات علمی و تکنولوژی و کنش و واکنشهای مادی را می‌پذیرند، مغالطه کارند. زیرا تنها با اوهام و ابهام و خیالات به اثبات خدا نشسته‌اند؛ و بی هیچ دلیلی، معتقدند سه کتاب تورات و انجیل و قرآن کلام خدای نادیده است. در ضمن تمام کسانی که ادعای مسلمانی دارند ولی به دستوره‌های دین واقعی نمی‌گذارند، دوبار مغالطه کارند!

۱- فرموده‌اید: «شما نباید و نمی‌توانید بدون انعکاس متن کامل و یا حتا چکیده‌ی کامل یک مطلب، بخشی از یک مقاله را از متن آن بیرون بکشید و به تحلیل آن بخش پردازید» من گرچه مفهوم «چکیده‌ی کامل یک مطلب» را درنیافتم و شاید منظورتان، چکیده‌ای از کل مطلب بوده است، عرض می‌کنم: این یک ادعای باطل است. زیرا هرکس و هر منقد، می‌تواند حتا از یک جمله در یک کتاب، ایراد گیرد و آن را نقد کند. مثلاً من می‌توانم در اسلام با آن همه نارسائی، تنها از کلمه «الله اکبر» ایراد بگیرم و بگویم این کلمه نشان چند خدائی

خوانندگان گرامی، به یاد دارید در شماره ۲۳ بیداری در مقاله نگهبانان و پاسداران اسلام راستین انتقادی کرده بودیم به مقاله خانم دکتر فرنودی که ادعا کرده بودند بخشی از هویت ما ایرانیان اسلامی است.

به انتقاد ما خانم دکتر در ۷ صفحه پاسخ داده‌اند که جایی برای درج کامل آن نداریم. ولی به بخش‌های مهم مقاله خانم دکتر اشاره کرده و دو پاسخ توسط دکتر مهرآسا و سردبیر بیداری داده شده که به ترتیب هرکدام را در یک شماره بیداری درج می‌کنیم. در این شماره به پاسخ دکتر مهرآسا توجه فرمایید.

سرکار خانم دکتر فرنودی

پاسخ به نامه‌ی هفت صفحه‌ای شما که در جواب انتقاد نشریه‌ی بیداری (از نوشتارتان در ماهنامه پیام آشنا شماره ۲۱۱) مرقوم فرموده‌اید.

من گرچه نویسنده‌ی آن انتقاد در بیداری نبوده و نیستم، اما چون شما در محافل و نزد دوستان بی‌مدرک مرا نویسنده‌ی آن مقاله معرفی فرموده‌اید، ناچار برخود فرض دیدم که من هم جوابی به نامه‌ی شما تقدیم حضور کنم. در ضمن، من نوشته‌هایم را با نام خودم مهر می‌کنم و اگر آن نوشته از من بود، نام را بر روی آن می‌نهادم.

سرکار خانم دکتر

شما با شعری از مولانا جلال‌الدین بلخی نامه را آغازیده و برای اثبات ادعا از مولانا استدلال آورده‌اید، در حالی که اگر یادتان باشد، چند سال پیش در جلسه سخنرانی شما در مؤسسه ابن سینا، به هنگام پرسش و پاسخ، هنگامی که من پرسیدم برای اثبات این فرموده تان چه استدلالی دارید، پاسخ دادید: «پای استدلالیان چوبین بود...» من هم خواستم بیتی مانند: «چشم باز و گوش باز و این...» از جناب مولانا بیاورم. اما من ارادتی به این ملای رومی ندارم. من مولانا را شاعری خرافی و ضد دانش می‌شناسم. کسی که می‌گوید:

«استن حنانه از هجر رسول / ناله‌ها می‌کرد چو ارباب عقول»

آدمی خرافی است و نه یک فیلسوف خردگرا. کسی که استشهاد می‌کند: «پای استدلالیان چوبین بود...» آدمی ضد علم و ضد تعقل است؛ زیرا استدلال پایه‌ی اندیشه و خردورزی بوده و دانشهای تجربی حاصل تعقل و تفکر آدمی‌اند. تمام پیشرفت‌های بشر در دانش و هنر و فن و تکنولوژی، همه دستاورد اندیشه وری و استدلال بوده است، اما مولانا (همچنین سرکار)، اهل استدلال و ریاضی و منطق را دارای پای چوبین و عاری از حرکت معرفی می‌کنید. زیرا مولانا علم را در همان مسائل ماوراءالطبیعه بررسی می‌کند؛ و در مقولات ما بعدالطبیعه، استدلال ریاضی و فیزیک، جایی ندارد و هرچه هست، تعبد و قبول مطلق است (نگاه کنید به آن شعر مشهورش در مورد کسی که سوراخ دعا را گم کرده

هنر و آگاهی و ادبیات و... یاد گرفتنی و اکتسابی‌اند، یا اجاری و پس دادنی؟ اصولاً ما مالک فرهنگیم یا مستأجر آن؟ اگر مستأجریم، پس سبب آزرده‌گی خاطر تان از آقای بوش در چیست؟ اما قطعاً این سخن شما در مورد دین، درست است. دین و اعتقادهای آسمانی و ایدئولوژیهای زمینی همه، اجاره‌ای‌اند؛ و هرگاه ذهن آدمی گوشه‌ی چشمی به آن مقولات نداشت، آنها را از خود میراند.

۴- اشارات تان به دانشمندان و بزرگانی چون ابن سینا، زکریا رازی، حافظ، سعدی، مولانا، خیام و ناصر خسرو... و از آنان برای اثبات حقانیت اسلام بهره جستن، خیلی مع الفارق است. این مشاهیر، غیر از سعدی و مولانا، به یقین همه ضد دین بوده‌اند و اسلامشان عاریتی و اجاره‌ای بوده است که به هنگام دانشوری و خردمندی، متاع اجاری و مورد اجاره را به صاحبش پس داده‌اند. اتفاقاً ما از همین بزرگان در رهایی از دست دین، بسیار آموختیم. بوعلی سینا می‌گوید: «خدا قبل از اینکه جهان را بسازد، کارش چه بود...؟» و او را کافر معرفی کردند و مجبور شد آن رباعی را در اقرار به مسلمانی بنویسد تا مرتد شناخته نشود! رازی یک آتئیست تمام عیار بود و رسماً و علناً وجود خدا را انکار می‌کرد. حافظ ده‌ها بار در اشعارش کفر گفته است. کسی که معاد و بهشت و جهنم را انکار کند، مسلمان نیست. با معذرت کامل، ناصر خسرو نیز همان کسی است که در شعر مشهورش گفت: «ای فلان به ریش کسی که معاد را قبول دارد...»

در ضمن، داشتن نام‌های عربی که هدیه‌ی والدین ما است، نشان دینداری نیست. بهاء‌الله هم نامش حسینعلی بود؛ ولی دینی جدید آورد تا اسلام و تشیع را براندازد و رسمی نو دراندازد!

۵- خانم دکتر فرنودی!

در هیچ جامعه‌ای جز اسلام عزیز - و میان بهائیان هم - دین و مذهب در ردیف عوامل هویتی قرار نمی‌گیرد تنها مسلمانان مؤمن هستند که چون دینشان برحق‌تر است! نام و نشان آن را برسینه و پیشانی خویش می‌بندند؛ و خنده و استهزای جهان را به جان می‌خرند. تنها شیعیان هستند که در کوی و برزن، در خیابان و بیابان، در میدان و پارک، در باغ و بوستان، در عزا و عروسی، و به هر مناسبت، نمایش مذهب می‌دهند و بر سینه می‌کوبند، زنجیر می‌زنند، گل بر سر و روی می‌مالند، قمه بر سر می‌کوبند و اشعار چرند کلیم و محتشم کاشانی را با آواز حزین می‌خوانند و خود را مضحکه‌ی جهانیان می‌کنند.

هالترئیست اسلام بر روی پیراهنش می‌نویسد «یا ابوالفضل» و فوتبالیست فریاد می‌کشد یا علی و شوت می‌زند و در میدان سرود «خمینی ای امام...» می‌خوانند! و مدافع میهن نیز به دور سرش می‌نویسد: «یا ثارالله»

شما در اروپا، امریکا، ژاپن و دیگر کشورهای آزاد و دموکرات دیده‌اید، شنیده‌اید و یا حس کرده‌اید که دین و اعتقاد آدمیان، جزئی از هویت

است و با توحید مغایرت دارد؛ و به بقیه قرآن و اسلامتان نپردازم. یا ایراد بگیریم که «قولو لاله الی الله تفلحو» یک مغالطه است؛ و رستگاری، بسیار جهات و فاکتورهای دیگر لازم دارد. به یاد داشته باشید که تمام تلاش و همت شما در نوشتن آن مقاله نیز؛ همین بود که به ما ایرانیان تفهیم فرمائید که آقای بوش، هویت اسلامی شما را مخدوش کرده است؛ و گرنه آقای بوش که مقاله شما را نخواهد خواند.

در ضمن خانم دکتر گرامی! مگر شما خود از آن همه سخنان آقای جورج بوش، تنها به همان جمله که در مورد اسلام گفته است، نپرداخته و آن همه قلمفرسائی فرموده‌اید؟ پس این یک بام و دو هوا، اگر مغالطه نیست، چیست؟

۲- فرموده‌اید: «امیدوارم شما آگاهی داشته باشید ضدیت با ادیان خود نوعی جزمگرایی است و...»

حبذا از این قضاوت؛ زها زه براین داوری! پس در این صورت، ضدیت با دیکتاتور و دیکتاتوری هم نوعی جزمگرایی است! ضدیت با فاشیسم، جزمگرایی است؛ ضدیت با میکرب و بیماریها، نوعی جزمگرایی است! ضدیت با فساد و فاسدان، نوعی جزمگرایی است! ضدیت با تباهی و تبهکاران نوعی جزمگرایی است! و...

۳- سرکار خانم فرنودی! من از معنائی که شما از فرهنگ به دست داده‌اید، چیزی دریافتم؛ لذا جمله شما را می‌نویسم تا خوانندگان معنای آن را برایم بفرستند و معلوم شود علت در نارسائی عبارت است یا در بیمایگی من. این عین دو جمله شما در تعریف فرهنگ است:

«فرهنگ عبارت است از شبکه معناداری از ارتباطات میان مستأجرین یک فرهنگ که فهم آنها را از یکدیگر آسان‌تر می‌کند. یا شبکه معناداری که فراهم ساز فهم افراد یک فرهنگ است و دین و زبان و هنر و نظام آموزشی و حکومت و بافت طبقاتی در ایجاد آن مؤثر است»

خانم دکتر! حضرت عباسی خودتان از این دو جمله چیزی دریافتید؟! سرکار این تعریف نارسا و نامفهوم را علمی ذکر فرموده‌اید، و من تصورم این است که این عبارت ترجمه نارسای یک متن انگلیسی یا فرانسه باشد که مترجم از عهده برنیامده است. و گرنه خانم دکتر قطعاً میدانند، که اگر در روان‌درمانی، با بیماران با چنین کلام گنگ و نامفهوم سخن گفته شود، به جای آرامش، سر به کوه می‌گذارند.

گذشته از ثقل ادبی و نارسائی در معنای کلام، مقوله فرهنگ چنین بیانی ندارد. زیرا مستأجر، یعنی اجاره‌کننده و یا اجیر شده که هر دو امری موقتی و گاه فراری است. اما فرهنگ یعنی دانش و بینش و هنر و ادب و رسوم که وقتی به انسان رسید، نهادینه شده و ماندگار است و در گذشت زمان تحول نیز پیدا می‌کند. حال پرسش این است، دانش و

حکومت کنونی، هیچ اشاره‌ای به دین و مذهب در شناسنامه و گذرنامه نشده است... لابد سرکار این پیشنهاد را به حکومت فقیهان خواهید فرمود که پس از این، چنین دسته‌گلی هم به‌آب بدهند و برای نوزاد از همان ابتدا تعیین تکلیف کنند... برگ کنکور و فورم گذرنامه در زمان رژیم گذشته چنین آلوده دامن نبود. چگونگی تنظیم سند ازدواج را نیز از همان ابتدا ملاحظه دستور داده‌اند! چون مراسم ازدواج، در مدنیت ما امری شرعی بوده است و نه مدنی و قانونی.

اما وای بر ما! که یکی از همکاران «فریاد» در قرن بیست و یکم برای اثبات دینداری دلیلش این است که در تقاضای کنکور آخوندیسم، نوع دین ذکر شده است تا غیر مسلمان به دانشگاه راه نیابد!

۶- سرکار خانم! موضع آن دوست کمونیست شما، گرچه حیرت‌انگیز است ولی غیر طبیعی نیست. خود شما بهتر می‌دانید هر نوع دوگانگی در رفتار و کردار، واکنش‌های روان‌پریشی است و اکثریت دینداران روان‌پریشند. من معلمی داشتم که عضو رسمی حزب توده بود و نماز می‌خواند و روزه می‌گرفت!!

۷- فرموده‌اید: «... من یک خدا‌باور غیر دینی هستم که میان انواع رابطه با خداوند، نوع بی‌واسطه و عاشقانه را برگزیده‌ام و بیشتر علاقمند به عرفان موجود در دل ادیان هستم و میدانم خرد هستی در دل من زندگی می‌کند»

اکنون به ما حق می‌دهید از مغلظه سخن بگوئیم؟ شما اگر خدا‌باور غیر دینی هستید و نوع خداشناسی بی‌واسطه را برگزیده‌اید، چرا هویت دینی (اسلامی) دارید و دین محمد را برای خود بخشی از هویت کرده‌اید؟ اگر خدا‌باور غیر دینی هستید چرا چنین خروشان از دین و هویت دینی دفاع می‌کنید؟ هویت اسلامی داشتن یعنی دیندار بودن... ضمناً عرفان جزئی از دین نیست، عرفان مخالف دین است. همچنین، عرفان را نباید با تصوف یکی گرفت. عرفان، یک پروسه ضد دین است؛ ولی صوفی و زاهد، پشمینه‌پوشی است که هزار ریب و ریا دارد. عارف، حافظ شیرازی است که قرآن را دفتر بی‌معنی می‌گوید؛ و صوفی، شاه‌نعمت‌الله کرمانی است که گریه سیرک تربیت می‌کند و آن را به نماز خواندن وامی‌دارد. عارف همان کسی است که در خانقاه نشسته بود و از مسجد رو به رو بانگ‌الله اکبر بلند شد؛ گفت:

«در را ببندید و به کار خود رسید که من از او اکبرترم...»

۸- در نامه شما خطاب به نویسنده نقد، آمده است: «... آقای ارجمند، کم مطالعه‌اید، تاریخ تمدن نمیدانید، اگر نه چنین نمی‌گفتید (منظور اشاره به خشونت نسبت به زنان در دین اسلام است) ما در درس خشونت علیه زنان سند و مدرک داریم که در قرن ۱۸ انگلستان در قوانین [اش] اندازه و تعداد ضربات شلاق و چوب برای تنبیه زنان کشور تعیین شده است...»

باشد و به هنگام استخدام و ازدواج و... از آن سخنی به میان آید و از افراد، نوع دین آنان پرسش شود؟ این مدال را تنها مسلمانان برسینه زده‌اند؛ و شگفتا خانم دکتر تحصیل کرده امریکا نیز می‌خواهد برای آن توجیه علمی بیابد!... تنها مسلمانان هستند که مرتب از دیگران می‌پرسند: «دین شما چیست؟» زیرا با این پرسش می‌خواهند کافران و نجس‌ها را بشناسند و رفتار خود را نسبت به مخاطب تنظیم کنند!

یاد دارم در شهرستان ما در زمان رژیم گذشته، یک پسر مسیحی می‌خواست وارد دانشسرای مقدماتی شده و معلم شود. اداره آموزش و پرورش او را قبول نکرد چون مسلمان نبود. آن جوان که نامش «گریشا» بود، به سبب علاقه به آموزگاری، در محضر یکی از ملاها مسلمان شد و نام محمد برگزید و وارد دانشسرا شد! اما تا آخر عمر، نه نماز خواند و نه کلیسا رفت؛ و دریافت باید بی‌دین بود تا از این چندگانگی شخصیت رهید.

خانم دکتر! عین فرموده تان را در مورد اقرار به مسلمانی به دید خوانندگان می‌گذارم. فرموده‌اید:

«اینکه چرا هویت من ایرانی - مسلمان است؟ خیلی ساده است. در خانواده‌ای مسلمان به دنیا آمده‌ام - شبهای جمعه آقای راشد را شنیده‌ام (البته منظور تان سخنان راشد است) سر سفره هفت سین دعای تحویل را گوش کرده‌ام؛ مادر بزرگم را سر نماز دیده‌ام؛ وقتی پدر بزرگم مُرد، مجلس فاتحه داشتیم؛ وقتی سفر می‌رفتیم از زیر قرآن رد میشدیم و سر امتحانات کنکور، بسم‌الله می‌گفتیم، بخصوص پادشاه کشورم هم هر ساله به زیارت میرفت یادم رفت بگویم که دم مسجد محله هم خرما می‌خوردم. عاشورا و تاسوعا هم سینه زنی تماشا می‌کردیم»

حقیقتاً نمی‌دانم در برابر این همه دلیل قوی و معنوی، و مدرک محکم که مسلمانی شما را استوار کرده است، چه بگویم... اگر این نوشته را با خط خودتان در نامه‌ی شما که رونوشتش پیش من محفوظ است نمی‌دیدیم، گمان می‌کردم که خانم دکتر فرودی استاد روانشناسی در امریکا، خاطرات مادر بزرگشان را بازگو فرموده‌اند. اما چه کنم که اقرار خود شما است به چگونگی پذیرش دین مبین اسلام با خرما می‌نذری و سینه زنان خیابانی و تاسی به پادشاه زائر قبور! حقیقتاً من از این همه دلیل مستند و منطقی قوی برای ابراز مسلمانی، در شگفتم.

فرموده‌اید: «وقتی در شناسنامه‌ام جلو دین نوشته مسلمان، وقتی در برگ کنکور، فورم گذرنامه، سند ازدواج، جانی برای تعیین هویت دینی دارم، همان هویتی به پاسخگویی می‌پردازد که در من فورم گرفته»

سرکار خانم! در کجای اوراق شناسنامه چه در رژیم گذشته و چه در رژیم کنونی، نوع دین را مشخص کرده‌اند؟ نه در رژیم گذشته و نه در

نوشته: الف بینا

بنده خدا

یکی از مظاهر فرهنگ منحط اسلام اینست که آدمیان بنده خدا هستند، یعنی اینکه انسانها در برابر خدا برده‌ای بیش نیستند. برده به معنی عبد و عبید یعنی کسی که در برابر ارباب خود هیچ چون و چرائی ندارد و هرچه او بگوید همان کار را می‌کند. در واقع بنده به معنی زرخرید است یعنی او را با پول خریده‌اند و هرگونه که بخواهند با او رفتار می‌کنند، درست مانند شیئی که خریده باشند و مال آنها می‌شود و می‌توانند آنرا به هر نحو که بخواهند مورد استفاده قرار دهند. یا اینکه حیوانی را خریده باشند، مانند گوسفند یا مرغ که می‌توانند حتی آنرا بکشند. انسانها هم در مقابل خدا در قاموس اسلامی، همین گونه‌اند، بنده و برده خدا هستند. هیچ اختیاری از خود ندارند و هرچه خدا بخواهد همان می‌شوند. در واقع در حکم بره هستند. اگر مریض شوند، خدا خواسته که آنها مریض شوند، اگر گرسنه بمانند، خدا خواسته که آنها گرسنه بمانند، اگر پولدار شوند، خدا خواسته که آنها پولدار شوند و خلاصه هرچه که بر سر آنها بیاید، اراده خدا است. خدا حاکم است و آنها محکوم خدا ارباب است و آنها رعیت. هرچه ارباب بخواهد همان می‌شود. رعیت فرمانبردار ارباب است. رعیت نوکر ارباب است اگر برده نافرمانی کند، ارباب او را مجازات می‌کند. مجازات لزوماً متناسب با نافرمانی نیست. ارباب هرچه بخواهد بر سر رعیت می‌آورد. می‌تواند او را کتک بزند، شکنجه دهد، حتی جان او را بگیرد. رعیت پیوسته از ارباب می‌ترسد زیرا که ارباب مالک مال و جان و ناموس او است.

بنده های خدا از خدا می‌ترسند، زیرا که خدا قادر متعال است، توانا است، جبار است. جهنمی دارد که نگو و نپرس! اگر بنده ها خطا کنند یعنی از دستورها و فرمانهای فرستادگان خدا (یعنی همان آخوندها) اطاعت نکنند، به جهنم می‌روند. این بنده های بیچاره خدا هیچ چاره‌ای ندارند جز اینکه از فرمان های خدا که آن هم وسیله پیامبر و امام و نایب امام و رهبر و خلاصه آخوندهای ریز و درشت ابلاغ می‌شود پیروی کنند و هیچ گونه اراده‌ای از خود نداشته باشند و مانند بره تحت فرمان چوپان باشند.

اینگونه است که اراده انسانها را به صلیب می‌کشند و همه آزادی و توش و توان آنها را می‌گیرند و آنها را بنده و برده می‌انگارند و برگرده آنها سوار می‌شوند و مجبورشان می‌کنند تا با بخور و نمیری بسازند و ثروت های ملی خود (یعنی همان بیت‌المال) را در اختیار اربابان (یعنی همان آخوندها) بگذارند و خودشان همانگونه که می‌خواهند بخورند و بیاشامند و ببخشایند و گردنشان روز به روز کلفت تر شود و روز بروز بر مزدوران و مفت خوران خود بیفزایند و بندگان خدا را در عسرت و بدبختی و گرانی معیشت و تنگدستی نگاه دارند تا نکنند کسی هوای آزادی خواهی به سرش بزند و بخواهد از قید اسارت و بندگی آزاد شود.

و ما... تا کی می‌خواهیم بنده و برده خدا باشیم؟ با توجه به اینکه ما بردگان خدا نیستیم بلکه در واقع بردگان دکانداران این آئین اهریمنی

سرکار خانم! اینها درست، و نادانی ما هم به جای خود؛ اما آن قوانین مدتهاست لغو شده‌اند و تمدن جدید و قوانین نو رو نموده و خود را نشان داده‌اند. در حالیکه، به باور شما مسلمانان، قرآن کتابی است برای تمام دورانها و در آن از همه چیز گفته و خبر داده و هیچ کس حق ندارد آیه‌ای شبیه آن بیاورد و یا آن را رد کند و نپذیرد. مطابق اعتقاد مسلمانان دستورهای قرآن ازلی و ابدی اند و کس را نباید و نشاید که آن را رد و یا انکار کند... شما نیک آگاهید، مدتهاست در جوامع اسلامی، اگر نه تمام قوانین، دستکم قانون های مدنی، همه از دستورهای قرآن اخذ شده و مطابق آیه های قرآن تنظیم گشته است. ازدواج و طلاق، تقسیم ارث، روابط خانوادگی، معاملات، ثبت اسناد و املاک، سهم مادر در خانه و در نگهداری بچه هایش و... همه مطابق شریعت اسلام و برطبق نوشته قرآن باید به اجرا درآیند. سهم الارث دختر نصف پسر است؛ شهادت دو زن برابر یک مرد است، بچه به پدر تعلق دارد؛ مرد می‌تواند چهار زن داشته باشد و هر تعداد صیغه و کنیز و...

در این مورد وضعیت دین یهود بهتر از اسلام نیست چون طبق شریعت یهود، دختر یهودی حتا از ارث پدر محروم است.

سرکار خانم دکتر

با تأکید می‌گویم: هویتی که بر روی انباشت خرافات اقوام بیابان گرد، در درون مغز شکل گرفته باشد، بی شبهه، سیر قهقرائی مالکانش را فراهم می‌کند؛ و نه تنها سبب تفاخر نیست و جای دفاع ندارد، بل مذلتبار است و باعث سرافکنندگی.

با ارادت دکتر محمد علی مهرآسا

پاسخ سردبیر بیداری به نامه اخیر خانم دکتر فرنودی را در شماره‌ی بعد بخوانید، کمبود جا اجازه درج آن را در این شماره نداد، به چند سطر از آن نگاه می‌کنیم.

سطر به سطر مقاله نخست خانم دکتر نهضت فرنودی دارای ایراد و لایق تحلیل بود، از جمله در باره احساسات پنهان و آشکار ضد یهودی ایشان و یا آنجا که رئیس جمهور آمریکا را خفته جاهل خطاب می‌کند «آخر ای خفته سر از خواب جهالت بردار» نمی‌دانیم خانم دکتر با چه جرأتی رئیس جمهور کشوری را که پذیرای وجود ما فراریان از دست فاشیسم دین شده است جاهل نامیده و به ما هم ایراد گرفته‌اند که چرا فقط یک بخش از مقاله ایشان را انتخاب و نقد کرده‌ایم!!

و اما پاسخ ایشان به انتقاد ما که در مجله پیام آشنا درج گردیده مجبورمان کرد که یکبار دیگر «برای آخرین بار خواهد بود» تحلیلی به نوشته پُراز مغالطه ایشان داشته باشیم. سخن آخر، خانم دکتر سعی بفرمایند گوش به کسانی که به ایشان گفته‌اند از راه قانون با ما درگیر شوند ندهند، ما با شما اختلاف عقیده داریم و در کشورهای دمکرات بیان عقیده جرم نیست.

قرار دهد و کالای خطرناک فلسفه را که بی آبرو کننده دین می شود پنهان نگاهداری می‌کند و همین است که مولانا به ناچار و از بیم جان می‌گوید

فلسفی را زهره نی تا دم زند دم زند تیغ حقتش برهم زند.

پیام خیام از نوشته دکتر احمد ایرانی. در کتاب پیام خیام - صوفی‌گران فلسفه انسانی که به چاپ سوم رسیده است. این کتاب راز کتابفروشی‌ها بخواید.

شرکت

پیشرفت در پیروزمندی شعله‌ها

کُنده‌های سرد و بی جان، خرف و بی‌کاره‌ی هیزم را دیده‌اید که کنار هم و روی هم، لاقید و خونسرد قرار دارند؟...

نه خود دگرگون می‌شوند و نه می‌توانند دیگری را دگرگون سازند؟... و دیده‌اید که چگونه جرقه‌های بی رمق، اخگرهای سوزان و درخشنده، کوچک و ناچیز در کنار این توده‌ی انبوه، سرتق، عبوس و تیره رنگ قرار می‌گیرند؟...

آنها که از گوهر این ذرات فروزنده، که مانند ستارگان تابنده، در سایه‌ی نیلگون تل هیزم سوسو میزنند، غافلند... نمی‌توانند تفاوت اصلی این دو عنصر را درک کنند... آری، اخگر، نزار و ناچیز است ولی میسوزاند... در وجودش فروغ و گرما ذخیره شده است، قدرت آن را دارد که سوزش درون خویش را به دیگران سرایت دهد...

دارای خصلت انقلابی است، یعنی قادر است پیرامون خود را دگرگون کند... اما، کُنده‌های خرفت، کماکان بی اعتنا هستند و خشمناکند و می‌ژکند و می‌ترکند و گنده‌گونی می‌کنند که:

- این کودکان پُرجنب و جوش به چه سبب، ساحت آرام ما را، برای بازی عبث خود برگزیده‌اند و چرا گور خود را گم نمی‌کنند؟!... اما کور خوانده‌اند...

این ذره‌ها، این اخگرها، به مثابه تمام مظاهر نو، آینده را از آن خود میدانند... از هیبت نظام موجود که محکوم به زوال است، نمی‌هراسند...

از مساعدترین نقاط رخنه می‌کنند، به تدریج راه می‌گشایند، سمج و پی‌گیرند، پرتکاپو و خستگی‌ناپذیرند... دائماً می‌جهدند و می‌کوشند، مشغول کارند؛ مستغرق در پیکارند...

اخگرها، به شعله بدل می‌شوند و سراپای کُنده‌ی خرفت را غرق در شعله‌های زرد و سرخ میسازند...

و سرانجام، کُنده‌ی هیزم، دود آلود، نالان، عرق ریزان و اشکبار، تن خود را تسلیم می‌کند...

آری، دوران پیشرفت ظفرمند شعله‌هاست.

بگذار کُنده‌های خرفت و کودنی چون مصباح یزدی، جنتی، رفسنجانی، خامنه‌ای و دیگر جانوران، یقه را بدرانند و حنجره پاره کنند... دوران، دوران پیشرفت پیروزمندی شعله‌هاست.

هستیم که بر ما تحمیل شده است. برای اینکه از چنگال این اهریمنان آزاد شویم بایستی نخست خود را از بند اسارت و عبودیت خدا رها سازیم. قبول کنیم که هیچ انسانی برده و بنده خدا نیست. همه انسانها آزاد به عرصه وجود پا گذاشته‌اند و باید آزاد زندگی کنند. ذهن خود را از خرافات و تعصب‌های دینی بشویند و پاک کنند، بسوی عقل و خرد و دانش و دانائی و اخلاق پیش روند و حقیقت را جستجو کنند. همه ادیان براساس عقیده و افسانه و ماوراء طبیعت بنیان گذاری شده و حقیقت ندارند و با علم و دانش همخوانی ندارند بویژه دین اسلام که براساس زور و چپاول و تروریسم و ترس و وحشت بنیان گذاری شده و آدمیان را برده و بنده خود ساخته است و همه توش و توان و ابتکار و خلاقیت را از آنها گرفته است. نمونه‌اش اینکه هیچ پیشرفتی از لحاظ علمی و فنی و تکنولوژی نصیب اسلام گرایان نشده است و در درازای تاریخ هزار و چهارصد ساله اسلام، هیچ گلی از سوی آنها بر سر جهانیان زده نشده، که آسیب هم فراوان زده است.

پیام خیام - به گوش دکتر احمد ایرانی

در کتاب نقد و بررسی رباعی‌های خیام، محسن فرزانه، دوران خیام را چنین تصویر می‌کند «عصر خیام عصر عصیان گران ملی است» عصیان بر حکومت اعراب و ترکان.

ناصر خسرو، حسن صباح، عمر خیام و عین‌القضات همدانی از عاصیان برجسته و معاریف ملی این دوره‌اند.

علی دشتی در کتاب «دمی با خیام» می‌نویسد «در این عصر گویی نبی شدید بر مزاج عقلی مردم مستولی شده بود که همه امور زندگی را بایستی از زاویه معتقدات مذهبی بنگرند»

صادق هدایت در «ترانه‌های خیام» دوران زندگانی خیام را چنین به تصویر می‌کشد «محیط پست و متعصب خرافات پرست»

حدود یک قرن پیش از آنکه خیام از مادر زاده شود فقیهان ریاکار، منصور حلاج را به زنجیر می‌کشند و این فرزانه مبارز را به زنده‌ترین شیوه‌ای می‌کشند. هشت سال پس از مرگ خیام، همان حاکمان و فقیهان مبارز حقگو، عین‌القضات همدان را که طبل رسوایی روحانیان مردم فریب را به صدا درآورده بود در سن ۳۳ سالگی نخست به دار آویخته، سپس تن بی‌جان را در حصیر پوشانیده و به آتش می‌کشند و چندی بعد دین فروشان حاکم، اندیشمند بزرگ دیگری چون شهاب‌الدین سهره وردی را به خاک و خون می‌کشند دوران خیام دوران کُشتار آزاداندیشان و حقیقت جویان است.

در این دوران ترکان سلجوقی بر ایران چیره شده‌اند، در دوران خیام واژه فلسفه به ناسزا تبدیل شده بود، فیلسوف را کافر، ملحد، زندیق، خداشناس و حتی خر می‌دانستند، سوزنی سمرقندی از فقیهان زمان در باره فیلسوف می‌گوید، «فلسفه داند و از فلسفه دانان خر است».

رباعی‌های خیام فریاد خشم انسان آزاده است که در بند زنجیر خرافات شیادان و ابلهان پیچیده شده، صدای اعتراض دانشمند - شاعری است که حتا در دوران زندگانی خود نمی‌تواند اندیشه‌های فلسفی‌اش را که در رباعیات بیان کرده است آشکارا در دسترس مردم

چند سطری از نامه های وارده

● بسیاری از ایرانیان ما «سال پیش از خفت و یا سال پس از خفت» را بجای پیش از انقلاب و پس از انقلاب استفاده می کنند، بهتر است ما هم در بیرون از کشور واژه «خفت» را جایگزین انقلاب کنیم تا همین یک واژه گویای رخدادی ویرانگر در تاریخ کشورمان گردد.

مشهدی - موترال

● آقای میبیدی در برنامه تلویزیونی اش می گفت «این آمریکائی ها که به دولت آقای بوش می گویند دین را در امور مملکتی دخالت ندهید، در مدارس بچه ها را به دعا خوانی نکشانید روی سکه های پول نام خدا را حک نکنید» این ها در اندیشه یک استبداد هستند، همه را می خواهند بی خدا کنند، اینها می خواهند خدا را از قانون اساسی بگیرند. آقای میبیدی در آن روز خود را در لباس یک کشیش آمریکایی کرده بود و حرف های عجیب و غریبی میزد، این سخنان را در هجدهم فوریه از ایشان شنیدم.

● شما چرا این همه به دکتر، مهندس ها اعتبار می دهید و از آنها می خواهید دست از خرافات بکشند، روشنفکری که به سواد و تیر و مقام ربطی ندارد، مدارک تحصیلی باعث یادگیری علوم می شود ولی دلیل رفع خرافات زدگی آنها نخواهد شد، دانستن با دانایی فرق بسیار دارد.

● بجای انتشار نشریه، سایت اینترنتی بیداری را تقویت و بزرگ کنید. پیشنهادتان عالی است ولی بسیاری از مردم اینترنت ندارند و یا طرز کار با آن را نمیدانند. ناچاریم بصورت کنونی اش هم منتشر کنیم.

● هنگامی که نشریه شما را در تظاهرات ۲۲ بهمن دیدم، حیرت زده شدم، باورم نمیشد که به عمرم چنین نشریه ای را ببینم اگرچه تمام عمرم آرزوی دیدنش را داشتم، لطف کنید تمام شماره های آنرا برای من بفرستید

● بنویسید اعدام یک انسان از زشت ترین و غم انگیزترین کارهای انسان ها است، آیندگان از این کار وحشیانه دست خواهند کشید، خطا کاران و آنها که بخاطر قتلی محکوم می شوند همه بیماران روانی در درجات گوناگون هستند، حتی اگر بصورت دیکتاتوری دست به قتل ملت ها بزنند، آنها هم نوعی از این بیماری را دارند. بیمارها را باید معالجه و اگر نشد در بند کرد، کشتن و اعدام بنام قانون دست کمی از کار آن دیوانگان ندارد.

● امروز که قهرمانان و رهبران اسلام را شمر و یزید و حرمله و علی و

محمد و حسن و حسین تشکیل میدهند، مسلمان ها چه پز و افاده ای دارند وای بحال روزی که ارسطو و افلاطون و ادریسون و چند تن از این دست در دامان اسلام پرورش یافته بودند. ویکی - منصوریان

● با این نشریه کوری که بخواهد بینا می شود، کوری که بخواهد شنوا می شود و لالی که بخواهد گویای حقیقت می شود. مسکین - ف

● دوستان نادیده مدت هاست که بنده هم مانند شما در کار خرافه زدایی هستم... درودی دارم بر همه نویسندگان بخصوص آقایان دکتر مهرآسا و دکتر ودیعی و سایرین که بدون دیدارشان مهرشان را بدل گرفته ام. خراسانی

شمار نامه ها و مقاله های رسیده رو به فزونی است، مدتی طول می کشد تا این نامه ها درج شود. نوشته ی دکتر ج. اخوان هم میهن کلیمی زمان درازی است رسیده، امیدواریم در شماره ی بعدی آن را درج کنیم.

هم میهنانی که با احساس مسئولیت برای آینده ایران انتشار بیداری شماره ۲۵ را امکان دادند.

خانم ب -	اروین	۳۰ دلار
آقای ح - س	تارزانا	۳۰ دلار
دکترالف - س	شرمن اوگز	۷۵ دلار
آقای س - ک	سانفرانسیسکو	۱۲۰ دلار
آقای م - الف	لس آنجلس	۱۰۰ دلار
آقای م - برای ۳ نفر	سانی ویل	۹۰ دلار
خانم ف - ز	بوستون	۵۰ دلار
کمپانی عقاب	لس آنجلس	۴۰ دلار
خانم ش - ت	کانادا	۳۰ دلار
آقای ف - ب	اورنج کانتی	۱۰۰ دلار
خانم ی - ج	سن حوزه	۵۰ دلار
خانم ش - م	دالاس	۷۰ دلار
آقای ج - م	اوهایو	۲۰ دلار
آقای د - ف	گلندل	۱۰۰ دلار
خانم ن - خ	کانادا	۵۰ دلار
آقای ج - ل	پالم اسپرینگ	۴۰۰ دلار
خانم م - ر	مریلند	۳۰ دلار
خانم م - م	توسط دکتر ایرانی	۵۰ دلار
آقای ج - الف	سن رافائل	۱۰ دلار
آقای و -	لس آنجلس	۵۰ دلار
آقای ب - م	سن کلمته	۲۵ دلار
آقای الف - پ	تارزانا	۶۰ دلار

بقیه نام ها در شماره های آینده

Women in Islam:

The holy scriptures of Islam are full of mindless unbelievably misogynistic contents.

Islam considers women to be crooked, evil, devilish, damaging, satanic, harmful, portents of bad luck, and what not. there is no way of improving their status, no matter how much a woman wishes or tries. It is her fate and destiny as determined by God.

Allah has relegated her to permanent servitude. It is a great tragedy to be born as a woman in an Islamic paradise.

تلفن و فکس بیداری (858)320-0013

فکس دکتر مهرآسا (949)831-1346

شماره حساب بانکی در واشنگتن میوچوال بانک

شعبه یونیورسیتی City در سن‌دی‌اگو 309194-5003

WWW.BIDARI.ORG

بیداری

نشریه کانون فرهنگی خرافه زدائی

بیداری بصورت کتاب درآمد

از شماره ۱ تا ۲۰ بیداری بنام «خردنامه بیداری» آماده گردید، این مجموعه پاسخگوی همه پرسش‌ها و شک و شبهه‌های مربوط به ادیان، خدا و مسایل مشهور به ماوراءالطبیعه می باشد.

ضروری است هر دوستدار ایران یک جلد از این خردنامه بیداری را در منزل خود داشته و آن را به فرزندان و نسل‌های آینده خانواده خود پیشکش کند تا بار دیگر و هرگز اندیشه‌های مخرب اسلام و یا هر دین دیگری نتواند روزگار ایرانیان را به تباهی و سیاهی بکشانند.

بهای کتاب با هزینه پست ۳۰ دلار درون آمریکا و ۴۰ دلار بیرون از آمریکا است. تعداد محدود است چک‌ها و یا مانی او در خود را هرچه زودتر به این آدرس بفرستید.

Bidari

P.O.BOX 22777

Sandiego CA 92192 U.S.A

اگر کامپیوتر دارید از طریق <http://bidary1.blogfa.com> و بلاگ yahoo.com آینه نشریه بیداری را که درون ایران براه افتاده است نگاه کنید، این وبلاگ تمام شماره‌های نشریه بیداری و سخنان مهندس مشیری را در اختیار مردم درون میهن می‌گذارد و قابل فیلتر کردن نیست. این موفقیت به همت جوانان دلیر و روشنفکر درون کشور بدست آمده است که سپاسگزارشان هستیم.

U.S.A

San Diego CA 92192

P.O.BOX 22777

بیداری

Presorted std
US Postage
Paid
Irvine, CA
Permit # 296